

پیاده سازی جلسه اول

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله والصلاة والسلام على رسول الله وعلى آله المعصومين ولعنة الله على أعدائهم الغاصبين الظالمين.

«عَنْ الرَّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ إِنَّ رَجُلًا سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مَا بَالُ الْقُرْآنِ لَا يَزِدَادُ عِنْدَ النَّشْرِ وَالِدِّرَاسَةِ إِلَّا غَضَاضَةً فَقَالَ: لِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يُنَزِّلْهُ لِزَمَانٍ دُونَ زَمَانٍ وَلَا لِنَاسٍ دُونَ نَاسٍ فَهُوَ فِي كُلِّ زَمَانٍ جَدِيدٌ وَعِنْدَ كُلِّ قَوْمٍ غَضٌّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»¹.

چند جلسه‌ای به فلسفه‌ی تفسیر، یعنی مباحثی پیرامون تفسیر قرآن می‌پردازیم و وارد خود تفسیر قرآن نمی‌شویم. در اصطلاح روز، فلسفه‌های مضاف پیرامون مضاف‌الیه صحبت می‌کنند؛ ولی وارد حیات خلوت و درون آن علم نمی‌شوند. اولین مطلب باور به این نکته است که قرآن کتابی نامتناهی است؛ به گونه‌ای که بشر قادر نیست همه آن چه قرآن دارد، درک کند. این مطلب را از طرق مختلف مانند حدیثی که در ابتدای بحث بیان شد، می‌توان استنباط کرد. از امام رضا نقل شده است که شخصی از امام صادق سؤال می‌کند: چه سری در قرآن نهفته است که «لَا يَزِدَادُ عِنْدَ النَّشْرِ وَالِدِّرَاسَةِ إِلَّا غَضَاضَةً»؛ هرچه بیشتر بحث می‌شود، بیشتر منتشر می‌شود، تازه‌گی‌اش بیشتر است. مباحث علمی معمولاً مشمول مرور زمان می‌شود، به طوری که بعد از پنجاه سال، صد سال و دویست سال، جایگزین بالاتری می‌آید و حرف‌های پیشرفته‌تری زده می‌شود؛ به عنوان مثال در کتاب‌های رسائل و مکاسب که واقعاً اوج تفکر یک بشر غیر معصوم است مباحث علمی مطرح شده است ولی به مرور زمان، در درس‌های خارج مطالبی بالاتر از آن مطرح شده، و کتاب‌هایی با مطالب علمی بالاتر منتشر شده است. البته اگر همین رسائل و مکاسب با کتاب‌های قبل از خود مقایسه شود، قدرت این کتاب‌ها، به وضوح قابل مشاهده است.

در این روایت، سؤال کننده، می‌گوید: قرآن بر عکس متون دیگر است و هر چه بیشتر مورد بررسی و موشکافی قرار می‌گیرد، تازگی و طراوت آن بیشتر می‌شود. امام فرمودند: قرآن هم فرا زمان است و هم فرامکان؛ «لَمْ يُنَزِّلْهُ لِزَمَانٍ دُونَ زَمَانٍ وَلَا لِنَاسٍ دُونَ نَاسٍ»؛ فرا زمان در واقع به معنای جاودان است و فرامکان به، معنای جهانی بودن است؛ بنابر این قرآن هم جاودان و هم جهانی است؛ «فَهُوَ فِي كُلِّ زَمَانٍ جَدِيدٌ وَعِنْدَ كُلِّ قَوْمٍ غَضٌّ» نزد هر جمعیتی تا روز قیامت طراوت و تازگی دارد.

تشابه قرآن و انسان کامل

قرآن، در واقع تجسم و تجسد انسان کامل است، انسان کامل حد ندارد، چون مظهر و تجلی «الله» است. امام صادق در یک روایت می‌فرمایند: انسان کامل، مظهر الله است؛ نه صرفاً مظهر صفاتی همچون رحمان و رحیم بلکه الله که جمیع صفات را در خود مستتر دارد. قرآن نیز به حکم این که تجسم انسان کامل است قهراً لایتناهی خواهد بود.

وقتی انسان کاملی همچون علی (ع) تفسیر قرآن بگوید

قرآن نیز همچون انسان کامل مظهر الله است؛ لذا حد و مرز ندارد این نکته را می‌توان از داستان ذیل دریافت که حضرت امیر، ساعت‌ها فقط یک حرف را تفسیر می‌کند.

ابن عباس به «حبر الامة: دانشمند امت» معروف است و تفسیر او اولین تفسیری است که در بازار تفسیر وجود دارد، یک شب محضر امیرالمومنین حاضر می‌شود و از امام تقاضای تفسیر می‌کند. امیر المؤمنین تفسیر (بسم الله) را مطرح نموده و از سر

شب تا سحر تفسیر «ب» از «بسم الله» را برای ابن عباس بیان می‌کنند. وقتی نزدیک وقت نماز می‌شود، به او می‌فرمایند: بلند شو و برو؛ یعنی از این «ب» تجاوز نمی‌شود. تازه این تفسیر در حد ظرفیت و تحمل مظلومی مانند ابن عباس بود، حالا اگر مظلوف، امام صادق بود، این تفسیر بسیار بیشتر به طول می‌انجامید. امیرالمؤمنین بعد هم فرمودند: همه معارف در «باء» «بسم الله» است و من نقطه زیر «باء» هستم، که این تعبیر بسیار لطیف و پر معنا است. در مقاله‌ای به نام «با امام در تفسیر بسم الله» این مطلب را مورد بحث قرار داده‌ایم.

امیر المؤمنین می‌فرمایند: «لَوْ شِئْتُ لَأَوْقَرْتُ سَبْعِينَ بَعِيرًا مِنْ تَفْسِيرِ فَاتِحَةِ الْكِتَابِ»²؛ اگر خواسته باشم، از تفسیر سوره فاتحه، بار هفتاد شتر را سنگین می‌کنم؛ یعنی اگر مطالبی که در این باره می‌گویم را روی کاغذ بنویسم و بار شتر کنم، هفتاد شتر باید بار این تفسیرها را ببرد. البته حضرت فرمودند که مخاطب این تفاسیر چه کسی با چه ظرفیتی باشد که اگر این نکته هم ملاحظه شود، حساب دیگری پیدا خواهد نمود. نکته قابل توجه این است که قرآن، مقول به تشکیک است؛ به این معنا که هر انسانی به اندازه ظرفیتش از قرآن استفاده می‌کند و هر استفاده‌ای غیر از استفاده‌ی دیگر است.

چهار حقیقت و ماهیت قرآن برای چهار طیف

در توضیح اینکه استفاده هر شخصی از قرآن غیر از استفاده شخص دیگر است، مرحوم موسوی در مقدمه «مرآت الانوار» روایتی را از امام صادق نقل می‌کند که حضرت فرمودند: «انّ کتاب الله علی اربعة اشياء: العبارة و الاشارة و اللطائف و الحقائق. العبارة للعوام و الاشارة للخواص و اللطائف للاولياء و الحقائق للانبیاء».

اولاً در اقسام تعبیر «چهار گروه» را به کار می‌برند؛ چرا امام می‌فرماید: «علی اربعة اشياء» قرآن چهار چیز است؛ چرا نگفتند: «علی اربعة اقسام» یا مثلاً بگویند قرآن چهار لایه یا مثلاً چهار بخش دارد؛ و تعبیر را به این صورت بیان می‌کنند که ترجمه‌اش نامأنوس شود؛ من از کلمه‌ی اشياء استفاده می‌کنم که قرآن چهار چیز است که مقسم ندارد؛ یعنی این طور نیست که مثلاً مانند مکاسب و کفایه یک سطح داشته باشد که در سطح خوانده شد و یک خارج که در دوره خارج خوانده می‌شود. به قول عربها این کتابها دو «مستوی» دارد؛ «مستوی السطح» و «مستوی الخارج»، ولی اگر آن چیزی که در مستوای سطح خوانده می‌شود، ماهیتاً با مستوای خارج تفاوت داشته باشد، آن علم انفعالی است.

آن علم فعال، یک هنر، یک تکون و الهی است. در این جا نباید گفت: دو قسم بلکه باید گفت: دو چیز.

امام صادق در این تعبیر الهی می‌خواهند بفرمایند: قرآن چهار سنخ جداست که مقسم ندارد. اگر ایشان از تعبیر اقسام استفاده می‌کردند، اقسام مقسم می‌خواهد ولی در تعبیر به اشياء (شیئی) مقسم هست چون شیئی همه چیزهای عالم است چه متباین چه غیرمتباین و این نکته دارد.

امام صادق فرمودند: قرآن چهار حقیقت و هویت دارد: عبارات، اشارات، لطائف، حقائق.

عبارت برای عوام است؛ البته مراد از عوام، افراد بی‌بهره از علم و دانش نیست؛ بلکه مراد بسیاری از مدعیان در تفسیر است مانند زمخشری، فخر رازی، قرطبی در الجامع لاحکام القرآن و ...

اشارات در جایی است که حقیقت دیگری، خودش را نشان می‌دهد. بسیاری از تفاسیر حضرات معصومین از اشارات قرآن است. به طوری که بیان آن‌ها برای دیگران جدید است و تازگی دارد. تطبیقاتی که گاهی حضرات معصومین داشتند، اشارات قرآن است؛ به عنوان مثال در آیه «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا»³ امام فرمودند: این شهر، ما هستیم چون در ادامه می‌گوید: «ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ» و این درباره محرم و صفر و ربیع الاول و ربیع الثانی به طور عالی معنا نمی‌دهد.

این‌ها یک اشاراتی است که قرآن بیان کرده است. البته باید متد و روش قرآن در القای اشارات را مورد بررسی قرار دهیم. لطائف مخصوص اولیاء است که گاهی حتی با تأمل هم به دست نمی‌آید. لطائف همان بطون قرآن هستند که تنها صاحبان ولایت الهی و اولیاء به لطائف و بطون قرآن دسترسی پیدا می‌کنند.

حقائق للانبیاء این دیگر از سنخ معرفت به معنای دانستن نیست. یعنی یک حقیقت قرآنی این که انسان به اعیان می‌رسد.

علم فعال و علم منفعل

کاربرد لفظ علم بر آنچه آموخته می‌شود ممکن است معانی حقیقی یا غیر حقیقی را در بر داشته باشد؛ به گونه‌ای که گاه باید حد و مرزی قائل شد بین آنچه صرفاً از راه اکتساب بدست می‌آید و جنبه اطلاعات عمومی دارد و آن چه که به سبب مقدماتی

که بنده به دست آورده و به او افاضه شده؛ شکی نیست این جا تفاوتی وجود دارد و آن این که از سویی می توان با علومی، در نظام تکوین تصرف کرد (علم فعال) و از دیگر سو با مجموعه اطلاعاتی، صرفاً معلوماتی به دست آورد و بس (علم منفعل). فلاسفه می گویند علم دو قسم است: علم منفعل و علم فعال؛ آن علمی که من و شما داریم علم منفعل است؛ مثلاً ممکن است کسی کاملاً با مکاسب، رسائل و کفایه آشنا باشد یا حتی به تمام دانش‌ها آگاهی داشته باشد ولی قدرت ندارد که یک گندم را جابه جا کند یا یک مریض را شفا بدهد یا مثلاً پشت سرش را نگاه کند. ولی یک سنخ از علم، علم فعال است یعنی از سنخ حقائق است؛ همچون آن علمی که آصف داشت.

هیچ وقت فکر کردید که چرا قرآن می فرماید: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلُ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ»⁴ آن کس که بخشی از کتاب پیش او بود به سلیمان گفت: من تحت بلقیس را (گفته اند: از ۳۰۰۰ هزار کیلومتری) به یک چشم برهم زدن یا کمتر از آن نزد تو حاضر می کنم.

سؤال: این ترکیب قرآن چه ترکیبی است؟ کسی که یک تکه از دانش را داشت، آیا دانش می تواند تخت را جابجا کند؟

پاسخ این سوال این است که این علم از سنخ علوم فعال است نه فقط دانستن چند گزاره.

امام می فرمایند: یک سنخ قرآن این است که انسان را قدرتمند می کند و لذا هم بر تکوین ولایت پیدا می کند، هم علم غیب پیدا می کند، هم مریض را شفا می دهد، هم مکتب نرفته همه چیز را می داند. این می شود الحقایق للانبیاء؛ یعنی قرآنی داریم که انسان را به حقائق می رساند. این قسمت مخصوص انبیاء است، البته معلوم نیست مراد از انبیاء مشخصاً انبیاء به معنای اصطلاحی آن به معنای پیامبران باشد. ممکن است منظور از انبیاء، صاحبان خبر، بعضی از بزرگان و اعیان باشد.

نکته دوم این است که سنخ این علم نامحدود که نزد امام صادق است، با آن چه که مثلاً از معرفت قرآن در نزد فخر رازی است، تفاوت دارد؛ یعنی این طور نیست که فخر رازی ده درجه از علم قرآن را فرا گرفته باشد و امام صادق صد درجه آن را؛ بلکه اصلاً سنخ علم امام با فخر رازی تفاوت دارد. نکته آخر این که علم قرآن مقول به تشکیک است؛ یعنی حالا که علوم قرآن مختلف است و تفاوت جوهری هم دارد، آن چه که نزد امام صادق است نزد یک انسان عادی نیست، آنچه نزد یک ولی است نزد عوام نیست. نکته ای که هست این که انسان به اندازه طهارت روحی که دارد، می تواند به قرآن برسد.

ملافتحعلی سلطان آبادی آینه در آینه تفسیر

یک ماه کامل مترجم تفسیر در سایه سار شاخسار علم فعال

آقای حکیم در حقائق الاصول⁵ در بحث استعمال لفظ در بیش از یک معنا می گوید: بعضی الاعاظم⁶ برای من گفتند: در یک سفر که به کربلا می رفتیم، چهار نفر بودیم. من (آقای نایینی)، سید اسماعیل صدر و حاجی نوری (صاحب مستدرک) و سیدحسن صدر. می گوید: ما چهار نفر برای زیارت از نجف به کربلا رفتیم و تصمیم گرفتیم که به آخوند ملا فتحعلی سلطان آبادی که اهل اراک بود، سری بزنیم. شنیده بودیم که اهل معناست و یک چیزهایی دارد. به مناسبتی در محضرش آیه هفت سوره مبارکه حجرات مطرح شد:

«وَاعْلَمُوا أَن فَيْكُم رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَ زِينَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرَهُ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ»⁷.

این آیه از متشابهات نبوده و از آیات محکم قرآن است. آقای نایینی می گوید وقتی این آیه مطرح شد، دیدیم آقای سلطان آبادی آن را یک جور معنا کرد و نکات و لطائفی گفت که ما تا آن روز نشنیده بودیم. آقای آخوند ملافتحعلی وقتی دیده بود که این چهار نفر علاقه مند هستند، گفت: فردا هم بیایید. آقای نایینی می گوید: ما در کربلا تا فردا توقف کردیم تا ببینیم باز ایشان چه می گوید. خلاصه ملافتحعلی این چهار نفر را تشنه و زمین گیر خوان علم خود می کند؛ به طوری که مرحوم نایینی می گوید: ما تا یک ماه (ما یقرب من ثلاثین يوماً) در کربلا ماندیم و ایشان هر روز این آیه را به صورتی جدید معنا می کرد. مرحوم نایینی می گوید: هر چه ما می شنیدیم، می گفتیم این معنا از معنای روز قبل بالاتر است. به هر حال اینان انسانهای معمولی نبودند هر کدام صاحب سبک و نظری در علم بودند؛ محقق نایینی خودش صاحب مدرسه و صاحب مسلک است، سید اسماعیل صدر یک نابغه است اصلاً تفکر او فرا زمان است، میرزای نوری یک فحل حدیث و قرآن است. سیدحسن صدر هم همین طور. معلوم است ملافتحعلی سلطان آبادی چیزی برای این افراد گفت که آن ها را با این همه معلومات و علوم دلیل و زمین گیر و

مسکین شان کند. تازه بعد از یک ماه گفت: بلند شوید و بروید، دیگر بس است.

تا نگردي آشنا زين پرده رمزي نشنوي

اين مطلب ما را ياد شعر حافظ مي‌اندازد:

گوش نامحرم نباشد جام پيغام سروش

تا نگردي آشنا زين پرده رمزي نشوي

آدم اول بايد محرم باشد. آدم وقتی مَحْرَم شد گوش او می‌شود جام پيغام سروش؛ شما دیده‌اید وقتی نامحرمی می‌خواهد وارد خانه کسی شود اول که نامحرم است راهش نمی‌دهند باید چند بار «ياالله..... ياالله.....» بگويد تا مهمان شود ولی حالا همين آقا اگر داماد اين خانه شد، در اين صورت محرم شده و خانه، خانه خودش خواهد بود به طوري که حتی يك كليد هم به او می‌دهند.....

بعضی از انسان‌ها با خدا محرم می‌شوند. وقتی محرم شدند همه معارف را در اختيار خواهند گرفت. ولی وقتی انسان محرم نیست باید با چند بار يا الله گفتن برود در گوشه‌ای از خانه بنشیند و بعد هم باید برود. بنا بر این باید تا می‌توانیم از خود قرآن مدد بجوئیم. اول باید از گناه، از حب دنیا، از حب ریاست حتی از حلال مُحْرَم شد. نه مُحْرَم از حرام، انسان در حج، مُحْرَم از حرام می‌شود؛ ولی این جا باید از حلال هم مُحْرَم شد. مراد از «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ»^۸ دنیای حلال است و دنیای حرام يك حساب دیگری دارد و «عَيْنِ الْخَطِيئَةِ» است. اگر دنیای حلال جوری باشد که انسان نسبت به آن ذلیل و زمین گیر شود در این حالت می‌شود «رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ». اگر بخواهیم دسته بندی داشته باشیم باید بگوئیم:

۱. قرآن نامحدود است.

۲. به هر بخشی که دسترسی پیدا کنیم با بخش دیگر هويتاً تفاوت دارد.

۳. انسان به تفاوت مرتبه‌ای از تقوا و خودسازی که دارد به این حد از فهم از قرآن می‌رسد.

۴. خود قرآن به این که شرط استفاده از قرآن تقواست اشاره کرده و فقه نیز به این راه اشاره کرده است.

1. عيون أخبار الرضا؛ ج ۲، ص: ۷۵

2. بحار الأنوار؛ ج ۸۹، ص: ۱۰۳

3. سوره توبه، ۳۶.

4. سوره نمل، ۴۰.

5. حقائق الاصول (حاشیه بر کفایه مرحوم آخوند)، ج 1، ص ۹۵، ۹۶

6. مراد ایشان از بعض الاعاظم آقای نائینی است. گلایه ما از آقای حکیم (رضوان الله تعالی علیه) این است که چرا خیر را مرسل می‌کنید همین که می‌گویید بعض الاعاظم و خبر به این وسیله مجهول و مرسل می‌شود. خوشبختانه من در سال ۷۴ در آخرین ملاقاتی که با آقای ستوده داشتم، می‌دانستم. همچنین می‌دانستم که ایشان نامه‌ای برای مرحوم حکیم نوشته است که این بعض الاعاظم کیست؟ آقای حکیم در جواب نوشته است که بعض الاعاظم مرحوم نائینی است. لذا این خبر به این صورت از مرسل بودن خارج می‌شود. در واقع بنده با گوش خودم از آقای ستوده، و آقای ستوده از آقای حکیم نقل می‌کنند.

7. سوره حجرات: ۷.

8. کافی، ج ۲، ص: ۱۳۰.